

ادب عربی، سال ۱۳، شماره ۱، بهار ۱۴۰۰



10.22059/jalit.2020.301462.612200

Print ISSN: 2382-9850//Online ISSN: 2676-7627

<http://jalit.ut.ac.ir>

A Linguistic Study of Quranic Verses on Inheritance from Shahrour's Viewpoint

Mohamad Nabi Ahmadi*

Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Razi University, Kermanshah

Mahdi Poorazar

Ph.D. Candidate in Arabic Language and Literature, Razi University, Kermanshah

Received: November 15, 2016; Accepted: April 21, 2020

Abstract

Mohammad Shahrour's Quranic research project seeks to establish an interaction between the Quran and human knowledge and mentality, and to separate the Quranic understanding from the boundaries of past readings and interpretations, which sometimes take on an aura of holiness and avoidance of criticism. The subject of inheritance and division of the deceased's estate is stated in verse eleven of Surah An-Nisa. The understanding of the Quranic commentators and Muslims of this verse is based on the premise that the share of a son's inheritance is twice as that of a daughter's. But Mohammad Shahrour's method of Quranic study, which is generally based on the analysis of linguistic signs in the context of the interpretation of the Quran, reveals a new and different understanding of this verse. According to this understanding, firstly, the verse is applied where the children of the deceased are a combination of daughters and sons. Secondly, there are three scenarios for the formula for dividing the inheritance, and only in one case is the share of inheritance of sons twice as the share of inheritance of daughters. This means that, firstly, we have two sets in the division of inheritance called the set of sons and the set of daughters, and if the children of the deceased are all daughters or all sons, the inheritance is divided equally among them. Secondly, the share of individuals in inheritance depends on the number of members of the female group and its ratio to the male group, for which the Quranic text has set three limits. Shahrour's attitude in the field of Quranic studies, on the one hand, breaks down traditional thinking in this field, and on the other hand, states constructive solutions to solve the problems and challenges of advancing Quranic understanding.

Keywords: Quran, Mohammad Shahrour, Heritage, Linguistics, Limit.

*. Corresponding author: mnnabiahmadi@razi.ac.ir

بررسی زبان‌شناختی آیات ارث از نگاه محمد شحرور

محمدنبی احمدی*

دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی، کرمانشاه

مهدی پورآذر

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی، کرمانشاه

(از ص ۱۳۷ تا ص ۱۵۳)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۲

چکیده

طرح قرآن‌پژوهی محمد شحرور می‌کوشد میان متن قرآنی، معرفت و ذهنیت انسانی تعاملی سازنده و فعال برقرار کند و فهم قرآنی را از حدّ و مرز خوانش‌ها و تفسیرهای گذشته که گاهی هاله‌ای از قداست و نقدگریزی را به خود گرفته‌اند، جدا سازد. موضوع ارث و تقسیم ترکه متوفی در آیه یازده سوره نساء بیان شده است. فهم و برداشت مفسران قرآنی و مسلمانان از این آیه - که البته جزء بدیهیات تلقی می‌شود - بر این پایه استوار شده که سهم الارث پسر دو برابر سهم الارث دختر است؛ ولی در روش قرآن‌پژوهی محمد شحرور که به طور کلی شالوده آن به واکاوی نشانه‌های زبانی در چارچوب تفسیر قرآن به قرآن مبتنی است، پرده از فهمی نوین و متفاوت از این آیه برمی‌دارد که از آن در دانش ریاضیات به نظام مجموعه‌ها و معادله یک مجهولی یاد می‌شود که متغیر X تعداد گروه زنان است. طبق این فهم، نخست کاربرد آیه در جایی است که فرزندان متوفی ترکیبی از دختر و پسر باشند و دوم این که فرمول تقسیم ترکه از سه حالت خارج نیست و تنها در یک حالت سهم الارث مجموعه مردان دو برابر سهم الارث مجموعه زنان است. این سخن بدان معناست که اولاً ما در تقسیم ارث دو مجموعه به نام مجموعه مردان و مجموعه زنان داریم، نه یک مجموعه و اگر فرزندان متوفی همه دختر یا همه پسر باشند، در این صورت ارث به صورت مساوی میان آن‌ها تقسیم می‌شود؛ ثانیاً میزان سهم افراد در ارث به تعداد اعضای مجموعه زنان و نسبت آن با مجموعه مردان بستگی دارد که متن قرآنی برای این مورد سه حدّ معین کرده است. نگرش شحرور در عرصه مطالعات قرآنی، از یک سو، تفکر سنتی و موروثی را در این زمینه در هم می‌نوردد و از دیگر سو، راهکارهای سازنده‌ای را برای حل و رفع مشکلات و چالش‌های پیش‌روی فهم قرآنی بیان می‌دارد.

واژه‌های کلیدی: قرآن، ارث، زبان‌شناسی، حدّ، محمد شحرور.

۱. مقدمه

متن‌های زبانی با شیوه‌ای خاص، حقیقت و واقعیت را بازگو می‌کنند و بیش از آنکه معنا را به صراحت و آشکارا منتقل نمایند، آن را در قالبی از نشانه‌ها بیان می‌دارند. زبان‌شناسان بر این باورند که هر گزاره زبانی از سازه‌های ارتباطی کلام مانند فرستنده، گیرنده، مکان، زمان، سازوکار انتقال پیام، پیام و حالت روحی و روانی نویسنده/گوینده، تأثیر می‌پذیرد و برای رسیدن به لایه درونی معنا، نه تنها لازم است، بلکه ضروری است که ما از این سازه‌های ارتباطی سخن، آگاهی داشته باشیم. از سوی دیگر، فهمیدن متونی که با سازه‌های عمیق همراه است (متون ادبی)، کار دشواری است؛ زیرا در چنین متونی، معنا در نوع گفتن گوینده/نویسنده و شبکه پیچیده‌ای از نشانه‌های زبانی نهفته شده است و همین ویژگی موجب می‌شود تا خوانش این‌گونه متون به فعالیتی پویا تبدیل شود؛ به سخن دیگر، زمانی که بار معنا فزون‌تر از تحمل ساختار زبان می‌شود و انباشتی از معانی به وجود می‌آید، تأویل گزار ناگزیر می‌شود که معنای مورد نظر شاعر/نویسنده را از درون بازی‌های زبانی بیرون بکشد (عزب دفتری، ۱۳۸۷: ۹) و معنای به دست آمده از این تلاش و کنکاش، همان جهان دوم متن است؛ یعنی همان معانی و مفاهیمی که بیان آن‌ها هدف اصلی فرستنده است. این نوع فهمیدن متن لازم است، ولی کافی نیست. فهمیدن کامل هر متن، زمانی اتفاق می‌افتد که افزون بر این، خواننده از جهان نخست نیز شناخت کافی داشته باشد؛ یعنی از جهان مخاطبان و بسترهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، ایدئولوژیک و مانند آن آگاه باشد؛ زیرا هیچ متنی در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه متن یا به صورت منفعلانه واقعیت بیرون را بازگو می‌کند یا به صورت فعالانه می‌کوشد واقعیت بیرونی را به سمت اصلاح و تکامل پیش ببرد.

اما قرآن به عنوان یک متن با متون بشری تفاوتی بنیادین دارد و آن این است که از سوی خداوند علیم به انسان‌ها فرستاده شده است. این سخن بدان معناست که مفاهیم و معانی این کتاب، مرزهای جغرافیایی و تاریخی را درهم نوردیده و خوانشی همیشگی و فرازمانی و فرامکانی به خود گرفته است. این ویژگی معجزه‌آسا که با نظام نشانه‌ای زبان صورت پذیرفته است، ما را بر آن می‌دارد تا نخست یقین کنیم که هر گونه تغییر در نشانه‌های زبانی این کتاب بی‌جهت و بی‌حکمت نیست، بلکه معنادار و هدفمند است (السامرائی، ۲۰۰۳: ۱۱) و دوم اینکه فهمیدن معنا و مفهوم آن در گرو معرفت انسانی است؛ معرفتی که همواره در حال تغییر و تحول است و به همین سبب، ایستایی و پویایی، بارزترین مزیت و راز ماندگاری این کتاب آسمانی است؛ ایستایی در متن و پویایی در مضمون. سوم اینکه قرآن به زبان عربی نازل شده است؛ زبانی که براساس دیدگاه پژوهشگران زبان‌های سامی، کامل‌ترین زبان در میان زبان‌های سامی است. این زبان به دلیل برخوردار بودن از

تنوع ساختار صرفی واژگان در میان زبان‌های دنیا بی‌نظیر است؛ چراکه در این زبان یک واژه با قرارگرفتن در صیغه‌های گوناگون، معانی مختلفی به خود می‌گیرد (حماد، ۲۰۰۷: ۳۷).
 بر این اساس، در نوشتار حاضر از آیات ارث، خوانشی امروزی با تکیه بر دیدگاه «محمد شحرور» ارایه می‌شود و برای رسیدن به این مقصود، نخست نگاهی گذرا به زندگانی، آثار و روش قرآن پژوهشی او می‌اندازیم.

۲. زندگانی محمد شحرور

محمد شحرور از قرآن‌پژوهان نواندیش سوری است که در سال ۱۹۳۸ میلادی چشم به جهان گشود. او دوران تحصیلات آغازین را در دمشق گذراند و در سال ۱۹۵۹ برای ادامه تحصیل در رشته مهندسی شهرسازی راهی روسیه شد. شحرور در سال ۱۹۶۴ توانست تحصیلات خود را به پایان برساند. پس از آن وی به سوریه برگشت و در دانشگاه دمشق به عنوان استاد مدعو در رشته شهرسازی تدریس کرد. سپس برای ادامه تحصیل در این رشته به ایرلند رفت و توانست مدرک کارشناسی ارشد خود را در سال ۱۹۶۹ و دکترای خود را در سال ۱۹۷۲ دریافت کند. از محمد شحرور در رشته مهندسی شهرسازی کتاب‌های چندی به چاپ رسیده است، اما مطالعات قرآنی وی به سال ۱۹۶۷ برمی‌گردد که در کشور ایرلند مشغول به تحصیل بود. قرآن‌پژوهی شحرور ۲۳ سال (۱۹۹۰) ادامه یافت. پس از آن وی به چاپ کتاب و آثار خود در این زمینه همت گماشت. نخستین اثر او در این باره کتاب *الکتاب والقرآن؛ قراءة معاصرة* بود. کتاب یادشده در مدت شش سال، پنج بار تجدید چاپ شد و در جهان اسلام تلاطمی به پا کرد و چند تن از منتقدان و قرآن‌پژوهان به نقد و بررسی و تجزیه و تحلیل بنیادی اندیشه‌های قرآنی وی دست زدند که حاصل این تلاش‌ها در قالب ده‌ها عنوان مقاله و کتاب، گاه در چند جلد، در جهان عرب منتشر شد. او سپس دیگر آثار خود را درباره قرائت معاصر از قرآن و اسلام به جامعه قرآن‌پژوهان و اندیشمندان اسلامی عرضه کرد.

۳. آثار محمد شحرور

محمد شحرور در حوزه پژوهش‌های قرآنی تألیفات زیادی اعم از کتاب و مقالات دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: ۱. *الکتاب والقرآن؛ قراءة معاصرة*؛ ۲. *الدولة والمجتمع*؛ ۳. *الإسلام والإيمان، منظومة القيم*؛ ۴. *نحو أصول جديدة للفقہ الإسلامی، فقہ المرأة*؛ ۵. *تجفیف منابع الإرهاب*؛ ۶. *القصص القرآنی، المجلدین*؛ ۷. *السنة الرسولية والسنة النبوية*،

رؤية جديدة؛ ۸. الدين والسلطة، قراءة معاصرة للحاكمية؛ ۹. أم الكتاب وتفصيلها: قراءة معاصرة في الحاكمية الإنسانية.
و کتابی به زبان انگلیسی با عنوان

The Qur'an, Morality and Critical Reason - The Essential Muhammad Shahrur

۴. قرآن‌شناسی محمد شحرور

شحرور ساختار قرآن را این‌گونه شرح می‌دهد: قرآن اساساً نوعی پیام است که خداوند متعال آن را برای انسان‌ها فرستاده است و از آن حیث که پیام است ساختاری متشکل از چهار بخش اصلی دارد: نخست، فرستنده پیام (خداوند)؛ دوم، گیرنده پیام (پیامبر و به تبع او امت اسلام)؛ سوم، مقصود فرستنده (معنا و مفهوم) و چهارم، نظامی نشانه‌شناختی که محمل مبادله پیام میان فرستنده و گیرنده پیام است (زبان عربی).

او تفاوت بنیادین متن قرآنی را با متون بشری در فرستنده و گیرنده آن می‌داند؛ از یک سو، این کتاب از جانب خداوندی است که عالم مطلق است؛ یعنی علم او به پدیده‌های هستی ثابت، مطلق و کامل است، ولی دانش انسانی، محدود، مقید و دائم در حال تغییر و تحول است و از دیگر سو، گیرنده و مخاطب آن انسان است؛ انسانی که در چارچوب و تنگنای زمانی و مکانی قرار داشته و معرفت و دانش او همواره در حال تغییر و تکامل است و هرگز رنگ ثابت و مطلق ندارد. حال پرسش تأمل‌برانگیز اینجاست که چگونه می‌توان میان امر ثابت و متغیر سازگاری و هماهنگی برقرار کرد؟ شحرور معجزه بودن قرآن را در این نکته می‌داند و می‌نویسد: از آنجا که خداوند، عالم مطلق و سابق است و می‌داند که طی زمان، مسیر معرفتی انسان‌ها چه تغییری می‌کند، تنها او می‌تواند چنین متنی را بیافریند که از خوانشی همیشگی برخوردار باشد و خوانش دایمی این متن نیز در شیوه کاربرد نظام نشانه‌ای زبان آن نهفته است؛ در نتیجه، برای فهمیدن قرآن چاره‌ای جز این نیست که با تأمل و نگاهی ژرف‌بینانه به ساختار زبانی آن داشته باشیم و این مهم زمانی حاصل می‌شود که در فهم قرآن از دانش‌های نوین بهره بگیریم، وگرنه نمی‌توان خوانشی عقلانی و منطقی و علمی از قرآن داشت (شحرور، ۲۰۱۳: ۳۷-۴۰). با زبان تمثیل می‌توان ایستایی متن و پویایی مضمون قرآن را این‌گونه بیان کرد که پدیده مسافرت از دیرباز در جوامع انسانی وجود داشته است و در زندگی انسان‌های گذشته مسافرت امر رایجی بوده است، ولی آن‌ها متناسب با امکانات آن زمان به سفر می‌رفتند؛ برای مثال، دو قرن پیش انسان با چهارپایانی چون اسب، شتر، الاغ و غیره سفر می‌کرد،

ولی امروزه با ابزارهای مدرن به سفر می‌رود. در این مثال اصل سفر امری ثابت است، ولی شیوه مسافرت فرق کرده است.

بنابراین، از میان برداشتن موانع معرفتی، شرط لازم برای ورود به جهان متن مقدس است و میزان بهره‌مندی انسان‌ها از متن قرآن به سطح آگاهی و شناخت آن‌ها بستگی دارد. چنین نگاهی به قرآن تناسب بیشتری با روایت رسول خدا (ص) دارد که فرمودند: «فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ، ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَهُ نُجُومٌ وَ عَلَيَّ نُجُومِهِ نُجُومٌ، لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ، فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحِكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ»^۱ (کلینی، ۱۳۶۹: ۵۹۷/۲).

قابل یادآوری است که دیدگاه این اندیشمند نه فهم سنتی از قرآن را نفی می‌کند و نه بر آن خرده می‌گیرد، بلکه می‌کوشد با تکیه بر معرفت امروزی، خوانشی نو و متناسب با عصر کنونی به دست دهد.^۲

۵. بررسی ارث از دیدگاه محمد شحرور

قرآن کریم در دو موقعیت از ارث سخن گفته است: نخست، در آیات وصیت و بار دیگر در آیات ارث. در آیات ارث، خود قرآن چگونگی و نحوه تقسیم ارث را بین وارثان بیان کرده است، ولی در آیات وصیت، این امر بر عهده وصیت‌کننده نهاده شده است. افزون بر این، در آیات وصیت، قانون توزیع خاص و عدالت فردی مطرح است، ولی در آیات ارث قانون توزیع عام^۳ و عدالت جمعی حاکم است؛ به بیانی دیگر، تقسیم ارث بر مبنای آیات وصیت به خواسته و اراده شخص موصی بستگی دارد، ولی در آیات ارث قانون تقسیم ماترک بیان شده است.

از آنجایی که تقسیم ارث در آیات وصیت بر عهده وصیت‌کننده است و میزان سهم وارثان را او تعیین می‌کند، به توضیح نیاز ندارد و کافی است وارثان طبق وصیت موصی عمل کنند، اما در آیات ارث چگونگی تقسیم ماترک متوفا محل بحث و بررسی است که در ادامه بدان می‌پردازیم.

۱-۵. اصالت و تقدم عمل به وصیت متوفا بر قانون ارث

محمد شحرور در بحث خود درباره آیات ارث برای اصالت و تقدم عمل به وصیت میت در تقسیم اموال او، پنج دلیل می‌آورد که عبارت‌اند از:

۱. تعداد آیات وصیتی که در قرآن آمده است، حدود سه برابر بیشتر از آیات ارث است و این

خود اهمیت موضوع وصیت را می‌رساند.

۲. امر به وصیت در قرآن با تأکید تمام بیان شده است و جزء مستحب مؤکد به شمار می‌رود. این مهم از تعبیر آیه ۱۸۰ سوره بقره فهمیده می‌شود که می‌فرماید: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ) (بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند [این کار] حقی است بر پرهیزگاران). ناگفته پیداست که تعبیر «كُتِبَ» بر اهمیت و ضرورت عمل به مأموریه دلالت دارد.
۳. در قسمت پایانی آیات ارث خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: (مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا) [البته همه این‌ها] پس از انجام وصیتی است که او بدان سفارش کرده است (نساء (۴): ۱۱). بسیار روشن است که عمل به قانون ارث در صورتی است که متوفی وصیتی از خود به جا نگذاشته باشد.
۴. در وصیت، توزیع خاص و عدالت فردی مد نظر است؛ یعنی وصیت‌کننده شرایط و ویژگی‌های افراد را لحاظ می‌کند و بدین ترتیب میان افراد مساوات و برابری فردی را محقق می‌سازد، در حالی که در آیات ارث سخن از توزیع عام و عدالت کلی است؛ یعنی وضع قوانین کلی بدون لحاظ شرایط و خصوصیات فردی افراد. به بیانی دیگر، موضوع ارث در آیات وصیت حدی است؛ یعنی اندازه و میزان آن مشخص است و خود وصیت‌کننده مقدار آن را تعیین می‌کند، ولی در آیات ارث، این مورد حدودی است؛ یعنی کلی و نسبی است که از سوی شارع بیان می‌شود.
۵. مورد پنجم که می‌توان آن را دلیل عمده و اساسی شحرور در این زمینه تلقی کرد، بررسی زبان‌شناسی دو واژه «نصیب» و «حظ» است که اولی در آیات وصیت و دومی در آیات ارث آمده است. پرسش تأمل‌برانگیزی که شحرور مطرح می‌کند، این است که چرا قرآن در آیات وصیت درباره تقسیم ارث واژه «نصیب» را به کار برده و درباره آیات ارث، واژه «حظ» را بیان کرده است. پرسشی که هرگز برای مفسران و فقیهان مطرح نبوده است. او در پاسخ به این پرسش با تکیه بر دیدگاه ابوعلی فارسی، احمد بن فارس و دیگران^۴ مبنی بر رد ترادف معنایی می‌نویسد: «ناگفته پیداست که چنین گزینشی آن هم در متن قرآنی، هرگز اتّفاقی و تصادفی نیست و نمی‌توان آن را با ذهنیت ترادفی حل کرد؛ در زبان عربی، به ویژه در ادبیات قرآن، زمانی واژه نصیب به کار می‌رود که اندازه و مقدار سهم مشخص باشد و این مقدار معین با خواسته و اراده خود افراد (وصیت‌کنندگان) صورت پذیرد» (شحرور، ۲۰۰۰: ۷۲).

۶. پس در نصیب^۵ دو چیز مدّ نظر است: نخست اینکه اندازه و مقدار سهم مشخص است و دوم آنکه این اندازه را افراد تعیین می‌کنند؛ از این رو، برای مثال گفته می‌شود نصاب زکات، نصاب الرواتب (میزان حقوق)، نصاب ساعات التدریس (میزان ساعات تدریس)؛ در همه این مثال‌ها اولاً مقدار مشخص است و ثانیاً این مقدار مشخص از سوی خود افراد تقسیم‌کننده صورت می‌گیرد، ولی در حظّ برخلاف نصیب، شخص در تعیین میزان و مقدار سهم خود، هیچ دخالتی ندارد (شحرور، ۲۰۰۰، ۲۲۵). از این رو، در آیات وصیت می‌فرماید: (نَصِيبًا مَّفْرُوضًا) (بهره‌ای مقرر شده) (نساء: ۴): (۷) یعنی سهمی که تعیین مقدار آن در حیطه اراده و خواست انسان است، ولی در آیات ارث می‌فرماید: (فَرِيسَةٌ مِّنَ اللّٰهِ) (حکمی مقرر شده از جانب خدا) (نساء: ۴): (۱۱) یعنی سهمی که تعیین مقدار آن در حیطه اراده الهی است.

در روایات اسلامی نیز پیشوایان دینی همواره نوشتن وصیت را بر مسلمانان تأکید کرده‌اند؛ از آن جمله امام صادق در روایتی از پیامبر نقل می‌کند: «لَيْسَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَمُوتَ لَيْتَاتَيْنِ إِلَّا وَ وَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةً عِنْدَ رَأْسِهِ»: «بر مسلمان سزاور نیست که دو شب را بدون نوشتن وصیت سر بر بالین بگذارد» (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۳/۳۱۷). در روایتی دیگر حضرت می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ بغيرِ وَصِيَّتِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»: «کسی که بدون وصیت از دنیا برود، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است» (الحرّ العاملي، ۱۴۰۹: ۱۹/۲۵۹). همچنین روایت‌های زیادی از این قبیل می‌توان یافت که بر لزوم مؤکد نوشتن وصیت دلالت دارند و همه فقیهان و مفسران بر این امر صحّه می‌گذارند، اما سؤال اینجاست که چرا وصیت به یک سوم اموال یا منسوخ شدن آن پس از نزول آیات ارث مقید شده است؟ پاسخ شحرور در این زمینه چنین است که «این کار هیچ دلیل و منطق قرآنی ندارد و سبب این امر به جامعه عرب آن روز برمی‌گردد که بر فرهنگ مردسالاری استوار بود» (شحرور، ۲۰۰۰: ۲۹۵). نمونه بارز این فرهنگ را در وصیت‌های دوره جاهلی می‌توان یافت. «در آن زمان، مردان اموال خود را به بزرگان قبیله وصیت می‌کردند و اگر مردی می‌مرد و وصیتی نداشت، ثروت او به فرزندان ذکورش می‌رسید و در صورتی که پسر نداشتند، به خویشان ذکور او می‌دادند؛ بی‌آنکه کوچک‌ترین سهمی به دختر دهند» (شحرور، ۲۰۰۰: ۳۸/۴)؛ «اما قرآن بر فرهنگ انسانی تکیه دارد، نه بر فرهنگ مردسالاری یا قوم عرب و ناسخ و منسوخ تنها در شرائع جاری است؛ مثلاً محرّماتی در شریعت موسی بوده که در رسالت پیامبر اکرم منسوخ شده است؛ بنا به نصّ قرآن که می‌فرماید: (وَلَا جُلٌّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ): (و تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام گردیده، برای شما حلال کنم) (آل عمران: ۳): (۵۰)» (شحرور، ۱۹۹۵: ۲۳۰)؛ بنابراین، محدود کردن وصیت به یک سوم اموال و

نافذ ندانستن کامل آن، نه تنها با منطق قرآن سازگاری ندارد، بلکه با نص صریح آیات قرآنی در چالش است؛ از این رو، لازم و ضروری است که درباره این موضوع باب سخن گشوده شده و چالش‌ها برطرف شود.

۲-۵. بررسی آیات ارث

دیدگاه محمد شحرور درباره قانون تقسیم ارث در قرآن با دیدگاه مفسران و فقیهان تفاوتی بنیادین دارد؛ این تفاوت، ریشه در ساختار زبانی آیات دارد که توضیح آن در ادامه بیان خواهد شد. دیدگاه شحرور در این باره بر دو اصل مبتنی است: نخست اینکه آیات ارث، تنها حالتی را شامل می‌شود که وارثان متوفی پسر و دختر باشند؛ زیرا اگر همه پسر باشند یا همه دختر، بسیار روشن و آشکار است که ارث به صورت مساوی بین آنها تقسیم می‌شود. دوم اینکه اگر فرزندان متوفی دختر و پسر باشند، تقسیم میراث بین دو مجموعه (مجموعه پسران و مجموعه دختران) و براساس حدود قرآنی اجرا می‌شود. قرآن کریم در این باره سه حد را بیان می‌کند که عبارتند از: تساوی افراد دو مجموعه، دو برابر بودن تعداد افراد مجموعه زنان نسبت به مجموعه مردان و سوم از دو برابر بیشتر بودن تعداد زنان نسبت به مردان. در حالت نخست، ارث به صورت مساوی میان دو مجموعه تقسیم می‌شود؛ در حالت دوم، مجموعه مردان دو برابر مجموعه زنان ارث می‌برند؛ در حالت سوم، مجموعه زنان دو سوم اموال را به ارث می‌برند.

اکنون به توضیح این مطلب می‌پردازیم و برای رسیدن به این منظور، نخست لازم می‌نماید آیه

ارث را در اینجا بیاوریم:

(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ آبَاؤُهُ فَلِلَّذَلِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمَّه السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا)

(خدا شما را درباره فرزندانان سفارش می‌کند: بهره پسر [در میراث] بهره دو دختر باشد؛ پس اگر [وارثان] دختر و بیش از دو باشند، دو سوم میراث از آنهاست، و اگر يك دختر باشد، نیمی از میراث از آن اوست. و برای هر يك از پدر و مادر وی - آن مرده - شش يك میراث است، اگر فرزندی داشته باشد، و اگر فرزندی ندارد و پدر و مادرش وارث اویند، برای مادرش سه يك است، و اگر برادرانی دارد، مادرش شش - يك می‌برد. [این تقسیم میراث] پس از [گزاردن] وصیتی است که کرده یا پرداخت بدهی و وامی است که داشته. شما نمی‌دانید که پدرانان و فرزندانان کدامشان برای شما سودمندترند. این حکمی است مقرر شده از جانب خدا، همانا خدا دانا و با حکمت است) (نساء (۴): ۱۱).

محمد شحرور با بررسی زبان‌شناسی آیه می‌نویسد: «چنان‌که ملاحظه می‌کنیم آیه با خطاب عام (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ...) شروع می‌شود که خود بیانگر این معناست که مفاد آیه خطاب به همه انسان‌هاست و اختصاصی به عرب و غیر عرب یا مسلمان و غیر مسلمان و یا انسان گذشته، امروزی و آینده ندارد؛ زیرا مرجع ضمیر (كُم) در اینجا به (النَّاس) برمی‌گردد که در آیه نخست سوره آمده است: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ)» (شحرور، ۲۰۰۰: ۲۳۵).

از تعبیر «أَوْلَادِكُمْ» این معنا به دست می‌آید که مصداق آیه، تنها مردان یا تنها زنان نیستند، بلکه مقصود، هر دوی آنهاست؛ به عبارتی اگر فردی بمیرد و بچه‌های او همه پسر باشند یا همه دختر باشند، ارث میان آن‌ها به صورت مساوی تقسیم می‌شود و این بسیار روشن‌تر از آن است که بیان شود؛ از این رو، منظور از اولاد در این آیه، تنها پسر یا تنها دختر نیست، بلکه مقصود دختر و پسر هر دو باهم است؛ دلیل این سخن آن است که در زبان عربی «(أَوْلَاد) جمع (وَلَد) است و ولد هم بر پسر و هم بر دختر دلالت دارد» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۷۱/۸). «ولد، اسمی است که بر مفرد و جمع، مذکر و مؤنث یکسان دلالت می‌کند» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۶۷/۳) وگرنه، به جای «أَوْلَادِكُمْ» از عبارت «أَبْنَاؤُكُمْ» استفاده می‌کرد؛ همان‌طور که در ادامه آیه به کار رفته است: (أَبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ). همچنین خود این تعبیر جامعه مصداقی آیه را از مرزهای قومی، نژادی، جغرافیایی و تاریخی فراتر می‌برد و همه انسان‌ها را فرا می‌گیرد.

در عبارت (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ) قانون تقسیم ارث بیان می‌شود. با دقت و تأمل در عبارت نخستین به این نکته پی می‌بریم که در تقسیم ارث تعداد زنان اصل و اساس است؛ زیرا در آیه لفظ «أُنثَى» مشبّه به قرارگرفته است. در تشبیه نیز باید مشبّه به اقوی و اعراف از مشبّه باشد؛ زیرا چگونه ممکن است مشبّه‌بھی که خود ناشناخته و مجهول است، معرّف چیز دیگری باشد؟! تعبیر (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ) نخستین حدّ تقسیم ارث را بیان می‌کند و مراد از آن این است که اگر مجموعه تعداد زنان دو برابر مجموعه تعداد مردان باشد، مانند ۲/۱، ۴/۲ و ۶/۳، مجموعه مردان دو برابر مجموعه زنان سهم می‌برند که این را می‌توان به زبان ریاضی این‌گونه بیان کرد: $2X = Y$ (همان: ۲۴۰)؛ بدین معنا که Y تابعی از X است و X متغیر است. در اینجا X همان مجموعه زنان است که متغیر است و Y همان مجموعه مردان است که تابعی از زنان است؛ یعنی تعداد زنان در تقسیم ارث مبنا تلقی می‌شود؛ بنابراین، تقدّم «الذکر» بر «الأُنثَى» بدین معناست که ذکر تابع اُنثی بوده و در تقسیم ارث، تعداد اُنثی تعیین‌کننده سهم ذکر است.^۷ در حالی که تفسیر روح المعانی علّت این تقدیم را دلالتی

بر برتری و تفضّل مردان قلمداد کرده است و علت دو برابر بودن سهم مردان را نیز در همین برتری مردان بر زنان می‌داند (آلوسی، ۱۴۱۵: ۴۲۷/۲) و فراتر از آن فخر رازی در تفسیر خود برای این برتری چهار دلیل بیان می‌کند که از آن جمله ناقص العقل بودن و شایسته خرج نکردن مال است (رازی، ۱۴۲۰: ۵۱۲/۹).

با وجود این، در تقسیم ارث اصلاً به قاعده تابع و متغیّر توجّهی نشده و طبق «لِلذَّكَرِ مِثْلًا حَظُّ الْأُنثَى» عمل کرده‌اند. حال اینکه میان تعبیر قرآنی (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى) و تعبیر یادشده تفاوت اساسی وجود دارد؛ زیرا در تعبیر قرآنی بحث تابع و متغیّر در میان است و سهم الارث مرد به تعداد زنان بستگی دارد و به همین جهت در ادامه آیه از تعداد زنان سخن می‌گوید، ولی تعداد مردان یک بار بیشتر نیامده است؛ چون مردان تابعی از زنان‌اند و میزان ارث آنها به تغییر تعداد مجموعه زنان بستگی دارد، ولی از نگاه فقهی به تابع و متغیّر بودن توجّه و اهمتامی نشده و سهم مرد همواره دو برابر سهم زن تلقی شده است^۸، در حالی که این مورد تنها طبق قرآن در یک حالت صورت می‌گیرد که تعداد زنان دو برابر تعداد مردان باشند^۹؛ اما اگر تعداد زنان بیشتر از دو برابر تعداد مردان باشد، مثل یک پسر و سه دختر یا چهار پسر و پنج دختر، در این صورت ارث چگونه تقسیم می‌شود؟ پاسخ قرآن بدین شکل است: (فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ). پیش از آنکه با مثال، مفهوم این قسمت را بیان کنیم، لازم است در فهم آن درنگی داشته باشیم. با دقت و تأمل در آیه، این پرسش تأمل‌برانگیز به ذهن می‌رسد که واژه «نساء» جمع است و جمع در زبان عربی بر سه یا از سه بیشتر دلالت می‌کند، حال آمدن «فوق اثنتین» چه توجّهی دارد؛ مگر این دو یکی نیستند؟ پرسش دوم، چرا از واژه «فوق» در اینجا استفاده شد و نه از «اکثر»؛ آیا این دو یکی هستند یا باهم تفاوت دارند؟ پاسخ به این پرسش‌ها کلید فهم مسأله است.

درباره پرسش نخست باید گفت گزاره (فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ) از حالتی خبر می‌دهد که هر یک از این دو (نساء و فوق اثنتین) به تنهایی بر آن دلالت نمی‌کند، بلکه هر دو با هم بر آن اشاره دارد. با مثال ذیل مطلب فوق به خوبی روشن می‌شود: فرض کنیم متوفی دو پسر و چهار دختر دارد. در این حالت تعداد دختران چهار و دو برابر پسران است. در این مثال مصداقی برای فوق اثنتین نداریم؛ چراکه نسبت تعداد زنان به مردان برابر با دو شد که مصداق حدّ نخست (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى) است. حال تصوّر کنیم متوفی یک پسر و سه دختر دارد. در این حالت تعداد زنان سه و نسبت تعداد زنان با مردان سه برابر است. در این مثال، شرط نساء محقق شده است؛ چراکه نسبت تعداد زنان به مردان از دو بیشتر است، اما اگر متوفی ۲ پسر و ۵ دختر داشته

باشد، در این حالت نسبت ذیل برقرار است: $۲/۵ = ۲, ۵$ چنان‌که در مثال سوم دیدیم، نسبت تعداد زنان با مردان برخلاف دو مثال نخست، عدد کسری بود و این دقیقاً همان معنایی است که از «فوق» فهمیده می‌شود نه از «اکثر»؛ زیرا در زبان عربی واژه «فوق» هم بر اعداد صحیح و هم بر اعداد کسری دلالت دارد، ولی واژه «اکثر» تنها بر اعداد صحیح دلالت می‌کند؛ به بیانی روشن‌تر، «اکثر» تنها بر کمیت دلالت دارد ولی واژه «فوق» هم بر کمیت و هم بر کیفیت دلالت می‌کند.^۱ گواه این سخن کاربرد قرآنی است. در تعبیرهایی چون (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ) (بقره: ۲): ۲۴۳، (فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ) (نساء: ۴): ۱۲، (وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) (انعام: ۸): ۱۱۶، (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (اعراف: ۹): ۱۸۷، (لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ) (یوسف: ۱۲): ۱۷ و غیره. بسیار روشن است که در این آیات «اکثر» بر کمیت دلالت دارد و به عدد صحیح اشاره می‌کند، اما در آیات (نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ) (یوسف: ۱۳): ۷۶، (زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ) (نحل: ۱۴): ۸۸، (أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) (نور: ۱۸): ۴۰، (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) (فتح: ۲۶): ۱۰ و غیره، واژه «فوق» هم می‌تواند بر عدد کسری دلالت کند و هم بر عدد صحیح، برخلاف «اکثر» که تنها بر عدد صحیح دلالت داشت؛ پس کاربرد «فوق» در این آیه نشانگر نسبت میان تعداد زنان و مردان است که گاهی نتیجه این نسبت عدد صحیح و گاهی عدد کسری است.

اما عبارت (فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ) دومین حد تعیین ارث زن و مرد را بیان می‌کند. مراد از این عبارت نیز آن است که اگر تعداد زنان از دو برابر تعداد مردان بیشتر باشد، $۲/۳$ ارث به گروه زنان می‌رسد و یک سوم آن به گروه مردان. برای روشن‌شدن حد مزبور در ذیل چند مثال می‌آوریم:

مثال نخست

گروه مردان	گروه زنان
۱	۳

مثال دوم

گروه مردان	گروه زنان
۲	۵

در ادامه آیه (وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ) حدّ سوم بیان می‌شود؛ یعنی اگر تعداد گروه زنان یک نفر باشد، ارث به طور مساوی تقسیم می‌شود. به بیانی دیگر، اگر تعداد نفرات دو مجموعه باهم برابر باشند، ارث به طور یکسان تقسیم می‌شود؛ مانند جدول ذیل:

گروه مردان	گروه زنان
۱	۱
۲	۲
۳	۳

بنابراین، مبنای تقسیم ارث از نگاه قرآن کریم مبتنی بر تعیین ارث زنان است که این مهم به تعداد زنان بستگی دارد. تعداد گروه زنان نیز نسبت به گروه مردان از سه حالت خارج نیست: یا تعداد زنان یک نفر است، یا دو نفر و یا بیشتر از دو نفر. به همین جهت، قانون ارث، قانونی همگانی است و منحصر به یک قوم و امت نمی‌شود. اکنون چند مثال برای تقسیم ارث می‌آوریم:

۱. فرض کنیم وارثان متوفی دو پسر، یک دختر، زن و مادر هستند؛ اگر کل دارایی این فرد ۱۰۰ میلیون باشد، ارث او طبق قرآن به این صورت تقسیم می‌شود: نخست اگر بدهی به کسی نداشته باشد و وصیتی از خود به جا نگذاشته باشد، (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ ذَيْنَ) ۱/۸ ارث به همسرش می‌رسد؛ یعنی $12/5 = 100 \div 8$ ، به مادرش ۱/۶ ارث می‌رسد: $14/58 = 100 \div 6$ ، بقیه ثروت، طبق حدّ سوم (وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ) تقسیم می‌شود؛ یعنی ۵۰٪ سهم پسران و ۵۰٪ سهم دختر که برابر است با ۳۶/۴۶.^{۱۱}

۲. فرض کنیم وارثان متوفی دو دختر، دو پسر، شوهر و پدر و مادر هستند؛ ارث او طبق قرآن به صورت ذیل تقسیم می‌شود: ۱/۴ به شوهر $25 = 100 \div 4$ و به پدر ۱/۶ ارث، یعنی $12/5 = 100 \div 6$ ۷۵ داده می‌شود؛ همچنین ۱/۶ ارث، یعنی $12/5 = 100 \div 6$ به مادر داده می‌شود و باقی به صورت مساوی، طبق حدّ سوم (وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ) میان دو مجموعه تقسیم می‌شود؛ یعنی ۲۵ میلیون به دختران و ۲۵ میلیون به پسران.

۳. فرض کنیم متوفی مرد بوده و وارثان او زن و پنج فرزند (سه دختر دو پسر) باشد؛ در این حالت، ۱/۸ به همسر $12/5 = 100 \div 8$ می‌رسد و ما بقی ثروت ۵۰٪ به پسران و ۵۰٪ به دختران می‌رسد؛ یعنی طبق حدّ سوم (وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ)؛ زیرا نسبت تعداد مجموعه زنان با مجموعه مردان برابر با ۱/۵ است که این رقم کمتر از ۲ بوده و مشمول حدّ سوم است.

۴. فرض کنیم متوفی مرد بوده و وارثان او یک زن، مادر و پنج فرزند (یک پسر و چهار دختر) است؛ ارث وی به این صورت تقسیم می‌شود: سهم زن $1/4$ ، یعنی $12/5 = 8 \div 100$ ؛ سهم مادر $1/6$ ، یعنی $14/58 = 6 \div 87/5$ و باقیمانده $(72/92)$ نیز طبق قاعده دوم (فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مِمَّا تَرَكَ) تقسیم می‌شود؛ یعنی $2/3$ به دختران و $1/3$ به پسران. در این حالت سهم یک دختر $12/15$ است، در حالی که سهم یک پسر $24/30$ می‌شود. $24/30 = 3 \div 72/92$ سهم پسر که همان $1/3$ است و سهم دختران برابر است با $48/62 = 48/62 - 24/30 = 72/92$ که از این میزان سهم هر دو دختر $12/15$ است. $12/15 = 8 \div 48/62$.

در پایان باز این نکته را یادآور می‌شویم که طبق نصّ قرآن اصل در ارث، وصیت است؛ زیرا در وصیت همه شرایط سنجیده و عدالت در سطح فردی محقق می‌شود و در وصیت برخلاف آیات ارث که مبتنی بر رابطه نسبی است، موصی مختار است و تعیین وارثان و سهم آنها به اراده موصی بستگی دارد؛ البته این سخن بدان معنا نیست که موصی خلاف عدل عمل کند، بلکه در همین آیات وصیت نیز تعیین سهم برای پدر و مادر، نزدیکان، یتیمان، نیازمندان، نوادگان توصیه شده است. از این گذشته، دایره شمول وارثان در وصیت به مراتب از آیات ارث بیشتر است؛ به بیانی دیگر، موصی می‌تواند برای یک فقیر که هیچ تعلق و نسبتی با او ندارد وصیت کند، ولی در آیات ارث افرادی که ارث می‌برند معلوم و مشخصند.

۶. نتیجه

بررسی و تحلیل آیات ارث در قرآن کریم با تکیه بر دیدگاه محمد شحرور، نتایج ذیل را به همراه دارد:

- قوانین ارث در قرآن قوانین عام و خطاب به همه ساکنان کره خاکی است و عمل به آن در صورت نبودن وصیت متوفاست.
- قوانین ارث در قرآن برای حالتی قابل اجراست که وارثان همه مرد یا همه زن نباشند، بلکه ترکیبی از زن و مرد باشند، در غیر این صورت، همه وارثان به طور مساوی ارث می‌برند.
- در قانون ارث توزیع و عدالت عام مطرح است؛ بدین معنی که قانون ارث مبتنی بر نظام مجموعه‌ای است و نه فردی؛ از این رو، تعیین میزان سهم الارث وارثان به تعداد افراد دو مجموعه بستگی دارد.

– طبق دیدگاه قرآن کریم، تعیین سهم ارث گروه مردان به تعداد گروه زنان بستگی دارد؛ زیرا طبق قانون قرآنی در تقسیم ارث، زنان متغیّر و مردان تابعند.

پی‌نوشت

۱. رای آن ظاهری است و باطنی؛ پس ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش، ظاهرش جلوه و زیبایی دارد و باطنش ژرف و عمیق است، ستارگانی دارد و ستارگانش هم ستارگانی دارد، شگفتی‌هایش به شماره در نیاید و عجایبش کهنه نشود، در آن است چراغ‌های هدایت، و جایگاه نور حکمت و راهنمای معرفت است برای آن کس که صفات را بشناسد (کلینی، ۱۳۶۹: ۶۰۰/۲).
۲. قابل یادآوری است که مطالب این قسمت از نوشتار حاضر از دو کتاب محمد شحرور به نام، الکتاب و القرآن و فقه المرأة برگرفته شده است و برای اینکه حق مطلب اداء و مفهوم سخن به‌خوبی منتقل شود، نگارندگان خود توضیحاتی از جمله مثال‌ها را بر قسمت اصلی افزوده‌اند؛ لذا برای علاقه‌مندان در این باره توصیه می‌شود به دو کتاب یادشده، به ویژه کتاب فقه المرأة مراجعه کنند.
۳. مقصود از قانون توزیع عام این است که در این نوع از توزیع حکم برای همه افراد به صورت یکسان صدق می‌کند و شرایط فردی آنها در تقسیم لحاظ نمی‌شود، ولی در توزیع خاص، حکم تقسیم بر مبنای ویژگی و شرایط خاص افراد صورت می‌گیرد.
۴. این دسته از زبان‌شناسان مترادف معنایی را در زبان نمی‌پذیرند و برآن‌اند که هر واژه‌ای بار معنایی خاص خود را دارد و امکان ندارد معنای دو واژه عین هم باشد؛ برای مثال، ابن فارس در این باره می‌نویسد: یک چیز با نام‌های گوناگون نامیده می‌شود؛ مانند سیف، مهتد، حسام. نظر ما در این باره آن است که شمشیر اسم و بقیه، صفات این اسم هستند که هرکدام بیانگر یکی از ویژگی‌های آن ابزار است (ابن فارس، ۱۹۹۷: ۵۹).
۵. این سه حرف به معنای برپا داشتن چیزی است مانند «نَصَبْتُ الرُّمْحَ نَصْباً»: یعنی آن را استوار کردم؛ از این رو، به سنگ‌های کنار حوض یا چاه «نَصِيب» گویند؛ زیرا این سنگ‌ها را اطراف حوض و چاه می‌چینند تا چیزی داخل آنها نریزد (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴۳۴/۵). به همین جهت به میزان مالی که واجب است زکات آن پرداخته شود، «نصاب» گویند؛ یعنی آن میزان مشخصی از مال که پرداخت زکات آن واجب است (جوهری، ۱۳۷۶: ۲۲۵/۱)؛ لذا «نصیب» بهره مشخص و معین را گویند (اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۰۱).
۶. نظر علامه طباطبایی نیز در این زمینه قابل تأمل است: به کار رفتن لفظ «ابنا» به جای کلمه «اولاد» دلالتی است بر اینکه حکم «یک سهم دختر» و «دو سهم پسر» مخصوص به فرزندان است که بدون واسطه از خود میت متولد شده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲۰۷/۴).
۷. تفسیر التحریر و التنویر در این باره می‌نویسد: «تقديم الخبر على المبتدأ في هذه الجملة للتبني من أول الأمر على أنّ الذكر صار له شريك في الإرث و هو الأنثى لأنّه لم يكن لهم به عهد من قبل إذ كان الذكور يأخذون المال الموروث كلّه و لا حظّ للإناث» (ابن عاشور، ۲۰۰۰، ۴۵/۴).
۸. اگر مقصود غیر این بود، پس چرا تعبیرهایی چون «للذكر مثل حظي الأنثيين»، «للأنثيين مثل حظ الذكر»، «للأنثى نصف حظ الذكر» و «للذكر مثلاً حظ الأنثيين» به کار نرفته است؟

۹. ناگفته نماند که از نگاه همه مفسران و فقیهان در این قسمت از آیه حذفی صورت گرفته است که در اصل، آیه چنین بوده است: سهم پسر برابر با دو سهم دختر در صورتی است که فرزندان متوقفاً دختر و پسر باشد، ولی اگر همه دختر باشند، حکم بدین صورت است... (طباطبایی، ۲۰۷/۴ - طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۴/۳)
۱۰. در مفردات راغب اصفهانی درباره «فوق» می‌خوانیم: این واژه در مکان و زمان و جسم و عدد و مقام و منزلت به کار می‌رود (اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۴۸). پیداست که در سنجش زمان و مکان و جسم، هر دو عدد صحیح و کسری کاربرد دارد.
۱۱. در مثال‌های بعدی نیز فرض بر این بوده که دارایی متوقفاً ۱۰۰ میلیون تومان است.

منابع

- قرآن کریم (۱۳۷۱)، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبی، تهران: حکمت.
- قرآن کریم (۱۴۱۵)، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، محقق: علی عبدالباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر (۲۰۰۰)، التحویر و التنویر، بیروت: مؤسسه التاریخ.
- ابن فارس، ابوالحسن (۱۹۹۷)، الصحاحی فی فقه اللغة العربیة و مسائلها و سنن العرب فی کلامها، مصحح: احمد حسن بسج، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت: دار الفکر، چاپ سوم.
- اصفهانی، حسین بن محمد راغب (۱۴۱۲)، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، لبنان: دارالعلم-دارالشامیه.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰)، الصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.
- الحزب‌العالمی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل‌البت علیهم السلام.
- حماد، محمد احمد (۲۰۰۷)، الثروة اللفظیة فی اللغة العربیة، المملكة العربیة السعودیة: دار نشر الدولی.
- رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- السامرائی، فاضل صالح (۲۰۰۳)، معانی النحو، قاهرة: شركة العاتكة لصناعة الكتاب.
- شحرور، محمد (۲۰۱۳)، الكتاب والقرآن - قراءة معاصرة، بیروت: دارالساقی، الطبعة الثالثة.
- _____ (۱۹۹۵)، دراسات إسلامیة معاصرة فی الدولة والمجتمع، دمشق: الاهالی للطباعة و النشر دمشق.
- _____ (۲۰۰۰)، نحو أصول جدیدة للفقہ الإسلامی؛ فقه المرأة (الوصیة، الإرث، القوامة، التعددیة، اللباس)، بیروت: دارالساقی.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین علمیه قم، چاپ پنجم.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
عزب دفتری، بهروز (۱۳۸۷)، «منشور متن و تلون معنا»، کتاب ماه ادبیات، ش ۱۳۲، صص ۵-۱۴.
فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، العین، قم: نشر هجرت، چاپ دوم.
کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۹)، اصول الکافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران: کتاب فروشی علمیه اسلامیة.

References

- The Quran (1992). (S. J. Mojtaba, Trans.) Tehran: Hekmat. [In Persian].
- The Quran (1995). (M. M. Fooladvand, Trans.) Tehran: Office of Islamic History and Studies. [In Persian].
- Alusi, S. M. (1995). *The Spirit of Meanings in the Interpretation of the Great Quran*. Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya. [In Arabic].
- Ibn Ashur, M. (2000). *Al-Tahrir wa al-Tanvir*. Beirut: History Foundation. [In Arabic].
- Ibn Faris, A. (1997). *Al-Sahibi in the Jurisprudence of the Arabic Language and the Issues and Traditions of the Arabs in Their Words*. Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya. [In Arabic].
- Ibn Manzoor (1994). *Language of the Arabs* (3rd ed.). Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic].
- Isfahani, H. (1992). *Dictionary of the Words of the Quran*. Lebanon: Dar al-Alam - Dar al-Shamiya. [In Arabic].
- Johari, I. (1990). *Al-Sahah*. Beirut: Dar al-Alam for the Malays. [In Arabic].
- Al-Hurr al-Ameli, M. (1989). *Shiite Means*. Qom: Ahl al-Bayt. [In Persian].
- Hamad, M. A. (2007). *Literary Wealth in the Arabic Language*. Saudi Arabian Kingdom: State Publishing House. [In Arabic].
- Razi, F. (2000). *Mafatih al-Ghayb*. Beirut: Dar al-Hayya al-Tarath al-Arabi. [In Arabic].
- Al-Samarai, F. S. (2003). *Meanings of Grammar*. Cairo: Al-Ataka. [In Arabic].
- Shahrour M. (2013). *Al-Ketab and Quran - Contemporary Reading* (3rd ed.). Beirut: Dar al-Saqi. [In Arabic].
- (2014). *Islam and Iman, Manzooom al-Qayyim* (2nd ed.). Beirut: Dar al-Saqi. [In Arabic].
- (1995). *Contemporary Islamic Studies in the State and the Society*. Damascus: Al-Ahli. [In Arabic].
- (2000). *Syntax of New Principles for Islamic Jurisprudence; Faqat al-Mar'a*. Beirut: Dar al-Saqi. [In Arabic].
- Tabatabai, S. M. H. (1997). *Al-Mizan in the Interpretation of the Quran* (5th ed.). Qom: Theological Teachers Association Publishing Office. [In Persian].
- Tabarsi, F. (1993). *Collection of Statements in the Interpretation of the Quran*. Tehran: Naser Khosrow. [In Persian].
- Ezbadftari, B. (2008). *Manshoor-e Matn va Talavon-e Mana. Ketab-e Mah-e Adabiat*, Vol. 132, 5-14. [In Persian].
- Farahidi, K. (1989). *Al-Ain* (2nd ed.). Qom: Hijrat Publishing. [In Arabic].
- Koleini, M. (1990). *Osul al-Kafi*. (S. J. Mostafavi, Trans.) Tehran: Islamic Theological Bookstore. [In Persian].